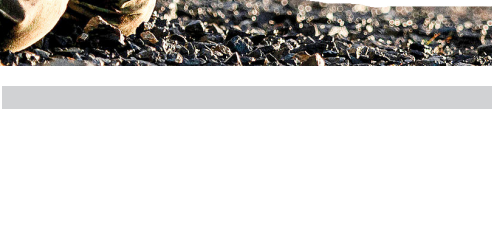


فرهنگیان



کند. این رویکرد همان چیزی است که در نهایت، فیلم را از یک درام سیاسی جدی به یک محصول تبلیغاتی بدل می کند. اما شاید مسئله اصلی، نه ضعف در فرم یا بازی، بلکه عدم صداقت در نیت فیلم باشد. «خانه دینامیت» در ظاهر نقدی است بر وحشت افکنی و جنگ، اما عملاً بازتولید همان گفتمان است. فیلم با طرح تهدید موشکی خارجی، بار دیگر به تماشاگر آمریکایی یادآوری می‌کند که دشمن بیرون از مرزهاست و «خانه» باید متحد بماند. در ظاهر هشدار می‌دهد، اما در باطن، توجیه می‌کند و درست همین جاست که فیلم از سینما فاصله می‌گیرد و به ابزار سیاست بدل می‌شود.

در مجموع، «خانه دینامیت» تلاشی است شکست خورده برای بازگشت به دوران اوج بیگلو. فیلم می‌خواهد اضطراب جمعی بسازد، اما در نهایت اضطراب خودش را لو می‌دهد؛ اضطراب فیلمسازی که در جهان پاسخ‌حقیقت، هنوز خیال می‌کند می‌توان با انفجار و تدوین سریع، به فهمی از ترس و سیاست رسید. «خانه دینامیت» نه تریلر است، نه درام و نه حتی بیانیه؛ تنها انعکاس پرزرق‌وبرق بن‌بست سینمایی است که روزی جسور بود، اما امروز از ترس سقوط، فقط فریاد می‌زند. در مجموع، «خانه دینامیت» نشانه‌ای است از بحران سینمایی در بدنه هالیوود؛ جایی که تکنیک بر تفکر چیره می‌شود و فیلمسازان باسابقه در چرخه خودتکراری گرفتار می‌شوند. بیگلو زمانی با جسارت از خشونت حرف می‌زد، اما حالا خشونت را بازتولید می‌کند. فیلم نه بازتاب ترس جمعی، بلکه ترس خود سینمایی آمریکایا فروپاشی است؛ سینمایی که هنوز می‌خواهد خود را منجی نشان دهد، اما در قاب‌هایش تنها سپاه‌ای از قدرت مانده است.



این دو مسئله مهم، در روایت‌های ابتدایی نشان داده‌ نمی‌شوند و مخاطب انتظار دارد تا بالاخره در پایان انتظارش پاسخ داده‌شود؛ اما فیلمساز تا پایان هم تماشاگر را از این لحظات محروم می‌کند. با این توصیف، پایان این فیلم، یک پایان باز نیست؛ بلکه فیلم اصلاً پایان ندارد. سراسر فیلم صرفاً به تشریح یک موقعیت می‌گذرد و فیلم‌نامه از سطح همان یک خطی که در خلاصه فیلم نوشته شده است فراتر نمی‌رود. اگر از ضعف‌های سینمایی فیلم عبور کنیم، مسئله‌ای جدی در فیلم آزادرنده است؛ توجیه استفاده از بمب اتم! فیلمسازی برای پیام دادن بسیاری صبر است و در همان تیتراژ، تمام «پیام» فیلم خود را در یک جمله می‌نویسد: «در پایان جنگ سرد، دولت‌ها به این نتیجه رسیدند که دنیا بدون تسلیحات هسته‌ای جای بهتری است؛ اما آن دوران اکنون به پایان رسیده است.» فیلم در روایت سوم – که با محوریت زاویه دید رئیس‌جمهور از وقایع روایت می‌شود – بر تصمیم‌رئیس‌جمهور به حمله تلافی‌جویانه هسته‌ای تمرکز می‌کند. در لحظه حساس تصمیم‌گیری، مکالمه‌ای میان رئیس‌جمهور و سروان ریوز



تصمیم بگیرد، فقط آن‌ها می‌توانند اخلاق را معنائند، فقط آنان توان ایستادن در برابر نابودی را دارند. جهان بدون آمریکا، فقط موضوع تصمیم است، نه صاحب آن. در این نقطه است که فیلدن فلسفی از منظر جنوب قدرت ضرورت پیدا می‌کند. از نگاه سوژه بیرون از مرکز، این فیلم نه تأملی هستی‌شناختی بر بحران، بلکه نمایشی از ایدئولوژی قدرت است. بیگلو در مقام هنر مند، حتی اگر آگاهانه قصد دفاع از دولت نداشته باشد، در ساختار اثرش همان منطق را بازتولید می‌کند: مرکزیت قدرت در غرب و حاشیاسازی دیگری. این همان چیزی است که فرانتس فانون و بعدها انریکه دوسسل در بارشاش هشدار دادند: جهان مدرن، حقیقت را از مرکز تعریف می‌کند و حاشیه‌ها را به سکوت وامی‌دارد. در خانه دینامیت، هیچ کشوری جز آمریکا موضوع تصمیم نیست، حتی تهدید نیز بی‌نام است، گویی ریشه شر در بیرون از تمدن نهفته است. این بی‌نامی، شکل مدرن همان ژئودرستی سیاسی است. همان شگرده قدیمی سینمای آمریکا که از زمان جنگ سرد تاکنون تکرار می‌شود: خلق دشمن بی‌چهره تا وجدان غربی بتواند خود را نجات دهد. اگر در دهه ۵۰ این «دیگری» کمونیست بود، امروز همان تصویر را به ایران، چین و روسیه نسبت می‌دهد؛ با همان لحن، همان

فیلم «خانهٔ دینامیت» با چه هدفی توسط هالیوود ساخته شده است

کابوسی موشکی



ایمان عظیمی خبرنگار گروه فرهنگ

فیلم جدید کاترین بیگلو، «خانه دینامیت»، در ظاهر بازگشت فیلمسازی است که سال‌ها با سوزهای نظامی و امنیتی آمریکا شناخته شده؛ اما در واقع، نمایشی از سردرگمی سینمایی زنی است که زمانی در آکاش تاونست مرز میان تعلیق و واقعیت را دقیق نگه دارد، اما این بار در میان انبوهی از نمادهای سیاسی و تصاویر بحران زده، خودش را گسم می‌کند. «خانه دینامیت» نه از نظر روایی و نه از حیث اجرا، نمی‌تواند بار سنگین ایدش را تحمل کند؛ موشکی که بمبست خاک آمریکا در حرکت است و فیلمی که می‌خواهد اضطراب یک ملت را به تصویر بکشد، اما در نهایت چیزی جز بازسازی صنعتی ترس هالیوودی نیست. بیگلو در سال‌های اخیر بارها نشان داده که به دنبال تلیق مستندنمایی و قصه‌گری در سینماست؛ اما در «خانه دینامیت» این تلفیق جواب نمی‌دهد. فیلم در همان سکاس‌های ابتدایی با تصاویری از پرتاب موشک و واکنش اتاق فرمان در پنتاگون شروع می‌شود، اما بلافاصله در دام شعار می‌افتد. روایت به‌جای آنکه بر منطق درونی بحران بنا شود، بر اغراق و تدوین شستاب‌زده استوار است. همین مسئله باعث می‌شود اضطراب مخاطب نه از دل واقعیت موقعیت، بلکه از طریق افکت‌های صوتی و فریادهای بازیگران شکل بگیرد؛ ترسی مصرفی، بی‌جان و فاقد زمینه دراماتیک. بزرگ‌ترین ضعف فیلم، ناتوانی‌اش در حفظ توازن میان واقعیت و تخیل است. بیگلو همیشه در آتاکرش، با بحران‌های امنیتی برخوردی سردرد و محاسبه‌گر داشت؛ اما در اینجا، دوربین مدام میان نگاه مستندگونه و سینمای حادثه‌ای در نوسان است. نتیجه چیزی می‌شود شبیه گزارش تلویزیونی‌ای که می‌خواهد خودش را فیلم جدی جا بزند. «خانه دینامیت» می‌خواست تصویری از وحشت ملی بدهد، اما به سطحی‌ترین



آماده‌سازی ذهن‌ها برای استفاده از بمب اتم؟



محمدسجاد حمیدیه خبرنگار

تمام فیلم «خانه‌ای از دینامیت»، به تشریح یک موقعیت می‌پردازد؛ یک موشک باالستیک هسته‌ای از طرف دشمنی ناشناس به سمت آمریکا پرتاب شده است!دستان فیلم در باره حدود بیست دقیقه‌ای است که موشک تا برخورد با شهر شیکاگو فاصله دارد. این بیست دقیقه از سه زاویه مختلف، هر بار با محوریت برخی از مسئولان مرتبط روایت می‌شود. در یکسوم ابتدایی – که بخش قابل قبول فیلم است – مسئله موقعیت به‌خوبی تشریح می‌شوند و تماشاگر وارد فضای دلهره‌آور فیلم می‌شود. دوربین با منطق مستند به صحنه‌ها می‌پردازد و از این طریق، هیجان افزایش می‌یابد. البته در برخی صحنه‌های بی‌ربط به‌اتفاق – مثل خدا حافظی اولیو یاوکار با خانواده‌اش – نیز به‌اشتباه از همین منطق دوربین استفاده‌شده که حس صحنه‌را مخدوش می‌کند. به‌طورکلی فیلم در



من دشمن دارم پس هستم!



سعید قاسمی خبرنگار

فیلم «خانه دینامیت» کاترین بیگلو، در ظاهر روایتی از بحرانی جهانی است؛ موشکی گمنام در مسیر آمریکا، تهدیدی هسته‌ای و تلاش سیاست‌مداران برای نجات بشریت. اما آنچه در سطح روایت به‌ظاهر «نگران‌کننده» جلوه می‌کند، در واقع تکرار همان روایت سیاسی دیرینه‌ای است که هالیوود همواره در خدمت آن ایستاده؛ بازتولید اضطراب به‌مثابه مشروعیت برای سلطه. بیگلو، با ظاهری فلسفی و زبانی خشک و تکنوکراتیک، در واقع یک فیلم تبلیغاتی ساخته است برای استمرار هژمونی آمریکا در جهان؛ فیلمی که در لایه‌های زیرینش، دشمن همیشگی را بازتعریف می‌کند: «دیگری خطرناک»، همان بی‌چهره‌ای که گاه ایران است، گاه کره شمالی، گاه روسیه یا چین و همیشه بیرون از مرزهای تمدن آمریکایی. این همان منطق کهن امپریالیسم فرهنگی است؛ ساختن جهان از خلال دشمن، تا خود «غرب» بتواند به‌عنوان ناجی جهان ظاهر شود. از نگاهی فلسفی، فیلم درون همان دکتین دیرپای هابزی قرار می‌گیرد که

هر ۳کارخانهٔ کاغذ ایرانی روبه انحلالند

کاغذسوزی!



محمدحسین سلطانی خبرنگار گروه فرهنگ

فعالانبارهای بندر شهیدر جایی بوی کاغذ نمی‌دهند. یکشنبه یازدهم آبان، وزارت ارشاد اعلام کرد ۵ تن کاغذ مانده در بندر شهید رجایی ترخیص شده‌ و وارد چرخه تولیدات نشر می‌شود.
باین حال آنچه از بندر شهید رجایی ترخیص شد تنها یک هفتاد و چهار هزارم از واردات کاغذ مملکت است. انبار بندر شهید رجایی تنها قطعه‌ای در این کشور نیست که حالا دیگر بوی کاغذ تحریر نمی‌دهد. اگر خط دریا را دنبال کنید و حدود ۱۱۹۷ کیلومتر را پشت سر بگذارید به انبارهای کارخانه کاغذ پارس می‌رسید که این مجموعه هم بنا بر شنیده‌ها خالی از کاغذ تحریر است. ابوالفضل روغنی، رئیس سندیکای کاغذ و مقوا به «فرهیختگان» می‌گوید تولید کاغذ تحریر برای چند کارخانه تولید کاغذ داخلی دیگر صرف ندارد. این یعنی اگر ۵۸۸ کیلومتر تا کارخانه دائم‌التأسیس زاگرس یا حتی ۱۳۹۱ کیلومتر تا قطب کاغذسازی کشور، یعنی صنایع کاغذ مازندران طی کنید متوجه خواهید شدد پشت درهای بسته انبار‌ها خبری از کاغذ تحریر نیست. این یعنی کتب به‌هم‌درست‌های‌ها، زمانی که شاید به تازگی از فلان فروشگاه خریدید یا همین کاغذی که در دست گرفته و مطلب ما را رویش می‌خوانید، از همان ۳۷۰ هزار تن کاغذی است که ابوالفضل روغنی می‌گوید به صورت سالانه به کشور وارد می‌شود. آن هم در شرایطی که نیاز واقعی کشور تنها ۱۵۰ هزار تن است و بنا بر ظرفیت سه کارخانه تولید کاغذ داخلی، می‌شود حدود ۱۰۰ هزار تن از این نیاز را نه با کاغذ چینی، بلکه با کاغذ داخلی تأمین کرد. اما چه اتفاقی باعث شده حتی یک‌دهم از ظرفیت واقعی سه کارخانه تولید کاغذ هم وارد بازار نشود و از آن بدتر، خبرهایی از واگذاری و فروش برخی از تجهیزات این کارخانه‌ها به گوش برسد؟ کارخانه‌هایی که از سوی سه وزارتخانه صمت، آموزش و پرورش و ارشاد اخبار خوشی را به گوش نمی‌رسانند.

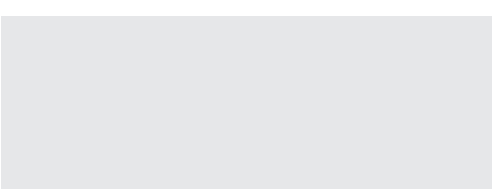
جایی که روزگاری تمام کتب درسی را چاپ می‌کرد

فروودین سال ۱۴۰۳ اعلام شد ۱۰۰ درصد کتب درسی با کاغذ ایرانی تولید شده است. ادعایی که همان زمان هم مورد نقد جدی قرار گرفت و مسئله «خودکفایی صنعت کاغذ داخلی» بیش از آنکه یک دستاورد باشد، گزاره‌ای مبهم بود؛ اما همان آمار مبهم در سال‌های بعد کاهش پیدا کرد و به نقطه‌ای رسید که حالا تنها بخشی

صورت می‌گیرد. کارگردان، یک نمای کالوژ باز از ریزز گرفته است که در آن ریوز در سسمت چاپ قاب – سمت مسلط و قوی‌تر – قرار گرفته است و به رئیس‌جمهور از ضرورت حمله‌ای قدرتمند می‌گوید. «همین‌الان تمومش کنید؛ یکبار برای همیشه» توصیه‌ای است که ریوز به رئیس‌جمهور می‌کند؛ توصیه‌ای آشنا که منطق حمله اتمی پیشین آمریکا به هروشیما و ناگازاکی بود. بعدازاین مکالمه، رئیس‌جمهور که قانع شده است، لیست اهداف حمله شدید را در دست می‌گیرد تا دستور نهایی را صادر کند. در شرایطی که حتی دشمنی که موشک را پرتاب کرده است مشخص نیست و برخی از دشمنان احتمالی هم پرتاب موشک را تکذیب کرده‌اند، باز هم فیلم این حق را به آمریکا می‌دهد که به هر هدفی که دوست دارد حمله هسته‌ای کند!بعد از «اوپنهايم» اثر کریستوفر نولان، «خانه‌ای از دینامیت» هم به نحوی به توجیه ساخت و استفاده از بمب هسته‌ای توسط آمریکا می‌پردازد. آیا در هالیوود پروژهای برای عادی‌سازی استفاده از سلاح هسته‌ای وجود دارد؟



اضطراب و همان خودحق‌پنداری. از منظر فلسفه سیاسی، فیلم به‌جای طرح پرسش از حقیقت، به بازتولید «ضرورت» قدرت می‌پردازد. قدرتی که به تعبیر دلوز، از درون میل تغذیه می‌تقده میل به کنترل، به پیش‌بینی، به تسلط بر نا معلوم. بیگلو در ظاهر می‌خواهد نشان دهد انسان مدرن گرفتار تکنولوژی است؛ اما در واقع، فیلمش ستایش تکنولوژی آمریکایی است؛ تکنولوژی‌ای که از قضا همان ابزار سلطه بر جنوب جهانی است، از پهباد تا تحریم، از بمب سنگرشکن و B-2ها تا رسانه جهانی. در پایان، فیلم با اسکوئی سنگین متوقف می‌شود؛ موشک هنوز در راه است؛ اما حقیقتاً دیگر مهم نیست. این سکوت نه دعوتی به تأمل، بلکه تأیید وضع موجود است؛ تأیید جهانی که آمریکا در آن هم داور است و هم نجات‌دهنده. بیگلو وانمود می‌کند از بحران سخن می‌گوید، در حالی که خود در خدمت همان بحرانی است که نقدش می‌کند. از نگاه سوژه‌خاور میانه‌ای، خانه دینامیت سندی است بر شکست سینمای آمریکا در عبور از خویش. جهانی که از «دیگری» برای بازتعریف خود تغذیه می‌کند، محکوم است به تکرار بی‌پایان اضطراب، تازمانی که بالاخره خانه‌اش واقعاً منفجر شود؛ نه با موشک دشمن، بلکه با دینامیت درونی خود امپراتوری.



کاغذ بهتری روانه بازار نشر می‌شد و داد ناشران هم از کیفیت پایین کاغذ ایرانی فروکش می‌کرد.
باین همه از آخرین افتتاح کارخانه کاغذ زاگرس دو سال می‌گذرد؛ اما بنا بر اطلاع «فرهیختگان» این کارخانه تا رسیدن به حالت ورشکستگی اعلام‌شده و تولید کاترین و دیگر ثمرات اقتصادی برایش محتمل تر از تولیدات تحریری است. با مسئولان کارخانه کاغذ زاگرس هم تماس گرفته شد؛ اما آن‌ها هم از اعلام وضعیت کنونی تولید سر باز زدند.
باین حال، آن‌طور که در اخبار پیچیده مسئولان این کارخانه قطعی برق را دلیل اصلی عدم عزم به کار این مجموعه می‌دانند و هنوز در مرحله تست سرری تولیدند.

حذف صنعت کاغذ به قربانه واقعی!

مسئله سه کارخانه اصلی کاغذ در کشور و جدال‌هایشان با بخش خصوصی اصلاً موضوع تازه‌ای نیست؛ اما هیچ‌گاه شرایط به این نقطه نرسیده بود که این صنعت به شکل تمام‌و‌کمال در ره زوال قرار بگیرد. با آنکه روغنی می‌گوید چیزی حدود ۱۰ هزار تن از تولیدات صنایع کاغذ تحریری کشور دست داخلی هاست؛ اما برخی را برآورد‌های میدانی این عدد را بسیار کمتر از این ارقام و چیزی نزدیک به صفر می‌دانند. این یعنی بازار کاغذ تحریر در کشور در حالت ورشکستگی اعلام‌شده قرار دارد و برای احیای آن چاره‌ای نیستست جز حمایت‌های جدی‌تر دولت از کارخانه‌ها و بازیگری جدی در واگذاری‌ها. دیگر نکته‌ای که از نظر هادور می‌ماند، مسئله مسئولیت وزارت صمت در این ماجراست. از زمان آفتاب بحران کاغذ در کشور این وزارتخانه، سکوت خبری را به‌جای دخالت در مسئله انتخاب و شرایط را طوری صورت‌بندی کرد که کاغذ دی‌صنایع مملکت نیست. وزارت صمت و باقی نهادها باید پاسخگو باشند که اگر از همان ابتدا قرار بوده که سه کارخانه اصلی دشست معان و بیش‌تر هفت‌دهر در کار جریان است، ترازی‌هایی که هر لحظه بوی کاغذ را از زیر بینی کارگر ایرانی دور و دور می‌کنند و کاغذی که می‌تواند به ناشران خیابان انقلاب برسد، دور ساندویچ‌های همان میدان پیچیده می‌شود.

۵